

مختصری بر

# تئیسیر آئینیسیر



|| سازمان دانشجوین پیشگام ||  
|| دانشگاه ملی ||

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

### (( لیبرالیسم یک بررسی کوتاه ))

انقلابات بورژوازی در اروپا بعنوان تهاجم سیاسی بورژوازی برای تسخیر قدرت توانست مانند سیلی قوی تمام موانع موجود در راه پیشرفت و رشد روابط سرمایه داری و طبقات نوپای سرمایه دار و پرولتاریا از قبیل روابط فئودالی موانع دشوار صنفی و حرفه ای موجود در شهرها گسیختگی و پراکندگی فئودالی چندگانگی روابط حقوقی اقتصادی در شهرها موانع گمرکی داخل کشوری موانع کاستی حاکم بر جامعه که مانع حرکت آزاد نیروی کار بود و بالاخره سلطنت مطلقه را که پشتوانه آن طبقه نجبا بودند خرد کند و نظام دولتی و اجتماعی و اقتصادی جدیدی را بنیان نهد که مبانی آن بر آزادی عقد قرار داد، آزادی حرفه و پیشه، آزادی تجارت انتخاب محل سکونت ( به معنی آزادی حرکت نیروی کار) و... بالاخره تضمین مالکیت خصوصی قرار داشت - نظامی که در تاریخ بعنوان لیبرالیسم ثبت گردیده است.

بورژوازی در این یورش خود از نیروی تاریخ ساز و پر قدرت دهقانان طبقه در حال شکل گیری پرولتاریا و بورژوازی شهری سود برد و آنها را تا مدتی نیز برای تحکیم مواضع خود بکار میگرفت.

در این مرحله کارگران توده ای را تشکیل میدهند که در سراسر کشور پراکنده و بر اثر رقابت دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده های کارگر شمره اتحاد خود آنها نیست بلکه نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احراز مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش در آورد و در این

هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولتارها بر ضد دشمن خود مبارزه نمیکنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن دشمن یا بازمندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژوازی غیر صنعتی و خرده بورژوازی است. . . . و هر پیروزی که در این حالت بدست آید پیروزی بورژوازی است. (مانیفست) نطفه های لیبرالیسم همزمان با بورژوازی بسته میشود و در سیر تکاملی خود تغییرات و تحولات گوناگون بورژوازی را بصورتی کامل در خود منعکس مینماید. از لیبرالیسم میتوان بعنوان عمده ترین رو ساخت سرمایه داری نام برد.

سرمایه داری بعنوان یک نظام جهانی در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم در هنگامی که اروپایی ها با تسلط بر هنر دریا نوردی از گوشه کوچکی از جهان خارج شدند و در دریا های هفتگانه به سفر پرداختند و فتح و غارت کردند و به تجارت دست زدند نضج گرفت. در کنار تهاجم اقتصادی بورژوازی که بشکل تشکیل روز افزون مانو فاکتورها و انباشت مداوم و رو به رشد سرمایه انجام میگرفت این طبقه تهاجم اجتماعی و فرهنگی خود را نیز شکل میداد. از طرفی دو طبقه جدید سرمایه دار و پرولتاریا که دیگر شکل گرفته بودند روز به روز رشد نموده در ترکیب بندی اجتماعی بشکل وزنه ای نمودار می شدند در عین حال کشش بازار، کار شهر، حرکت اجتماعی روستائیان بشهر را تسریع مینمود از سوی دیگر بورژوازی فرهنگ خاص خود را شکل میداد و میساخت. و در این بین تهاجم فرهنگی بورژوازی نیز شکل میگرفت - عصر روشنگری یا تنویر افکار بعنوان جلوه فکری و تئوریک جنبش بورژوازی برتری طلب بشمار می آید. اولین و عمده ترین ارگان مورد تهاجم همانا نهادی است که سلطه و سیادت فئودالها بصورتی جدایی ناپذیر بر آن تکیه دارد و این کلیسای کاتولیک است. در این رابطه است که با پدیده های کالوینیسم<sup>(۱)</sup> و پروتستانیسیم<sup>(۲)</sup> برخورد میکنیم. بورژوازی در حالی که کاتولیسیم این شالوده ایدئولوژیک جامعه فئودالی را رد میکرد نمیتوانست دین را بطور کلی انکار نماید از این رو صرفا اصلاح کلیسا و مذهب و نه بر

چیدن کامل آنرا پیشنهاد مینمود .

تشریفات زائد دوران فئودالی به کناری نهاده میشد . برای بورژوازی نوپا کلیسای ارزان کارایی بیشتری داشت . از طرفی دیگر میبایست از پایها بعنوان مظاهر عمده فئودالیسم خلع ید شود و در این رابطه پروتستانیسیم فقط انجیل را مرجع دریافت حقیقت میشمرد و خطا ناپذیری پاپ را در مسائل دینی رد میکرد .

در زمینه‌های ایدئولوژیک اومانیسیم (۳) بعنوان تجلی عمده رنسانس است . او مانیستها به فردیت وجود بشری معتقدند این فردیت تجلی سودجویی بی بند و بار سرمایه داری و برحق شمردن تمام شیوه‌ها و روشها برای دست یابی به سود بیشتر برای خود است . نمونه بارز این گرایش در نظرات سیاسی فیلسوف ایتالیایی ماکا اولی (۴) دیده میشود . وی در اثر خود امیر (Prince) برای رسیدن به هدف خواه شخصی و خواه طبقاتی توسل به تمام شیوه های زور و نیرنگ و خیانت و پیمان شکنی دروغ و ... را تجویز مینماید .

در پس تمام این تهاجم و شکل گیریهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی است که تهاجم سیاسی بورژوازی بشکل انقلابات بورژوازی شکل میگردد و قدرت سیاسی بدست طبقه نوپای سرمایه دار تصاحب میگردد و فصل جدیدی در تاریخ تکامل اجتماعی گشوده است .

در مراحل اولیه بورژوازی بعنوان یک طبقه با لنده به نقش اجتماعی خویش و جهان پیرآمون باخوش بینی نگریسته و دیگر تاریخ را همچون اوج و حضیضی بی معنی و عاری از محتوای نمی انگارد و این مسئله که انسان با تکامل مداوم خویش قادر به تکامل نمودن جامعه بشری به کمک عقل و منطق میباشد اساس و شالوده جهان بینی بورژوازی در این دوره را تشکیل میدهد از نظر ایدئولوژیهای اجتماعی این دوره انسان ذاتا " نیک سیرت و قادر به تکامل است پس باید امکان اینکه استعدادهای خود را منصفه ظهور برساند به وی داده شود . خوش بینی و نوع دوستی نیز مانند مکتب حقوق

طبیعی و برابری طبیعی جزء طرز تفکر لیبرالیسم محسوب میشود. این طرز تفکر در فلسفه تاریخ این دوره نیز تاثیر گذارده است. ولتر و مونتسکیو بر این عقیده بودند که تاریخ واقعی در پیشرفت هنرها و قوانین و سنتها نمایان میگردد نه در جنگها و نواقضهای سیاسی. بورژوازی به نام بشریت و با ادعای خدمت به رفاه عمومی دست به مبارزه بر ضد وابستگیهای فئودالی و دولت مطلقه آنها زده و ضمانت اجرایی آن را نظام اقتصادی لیبرال عرضه میداشت. ثنورسینهای اقتصادی این دوره ( فیزیوکراتها ) بر این عقیده بودند که هرگاه اقتصاد به حال خود رها شود در تحلیل نهایی بر اساس قوانین طبیعی در جهت رفاه عمومی گسترش خواهد یافت و اگر هر فردی بدون تبانی با دیگران سعی در کسب سود برای خویشتن نماید - تحت شرایط رقابت آزاد در این صورت رفاه عموم به بهترین وجه تامین میگردد.

این شرایط نیز زمانی فراهم خواهد بود که عرضه کننده هر کالا صاحب وسائل تولید خویشتن باشد. بدین ترتیب اقتصاد لیبرالیستی فرض خود را بر وجود جامعه‌ای از تولیدکنندگان کوچک قرار میدهد. و از طرفی بعلت محدود بودن قدرت تولیدی هر یک از آنان ( تولید کنندگان خرد ) نسبت به وسعت تولید کنندگان هیچ فردی قادر نخواهد بود بعنوان قدرتی فوق دیگر صاحبان کالا بر ایشان مسلط شود و تحت چنین شرایطی تعادل بین عرضه و تقاضا و در نتیجه اقتصادی از بحران پدید خواهد آمد.

در سطح بین‌المللی نیز فیزیوکراتها معتقد بودند چنانچه تعرفه‌های گمرکی از بین برود و مانعی در مقابل قوانین طبیعی اقتصاد نباشد یک تعادل منافع هماهنگ پدید خواهد آمد.

نقش دولت و حقوق نیز در چنین نظامی در تضمین شالوده جامعه بورژوازی یعنی مالکیت خصوصی و ایجاد شرایطی مناسب برای رقابت آزاد تولید کنندگان خلاصه میگردد و چون هرگونه دخالت مستبدانه دولت در نظام اقتصادی مبتنی بر رقابت آزاد باعث اختلالاتی خواهد شد لذا باید خود کامکان از فعالیت‌های

دولتی نیز به دور باشند افراد نباید حکومت کنند بلکه باید قوانین را رعایت کنند. قوانینی که ماهیت عینی دارند و برای افراد معینی نیز وضع نشده اند. اعمال زور و جنگ چون برخلاف عقل و منطق است از روابط بین دولتها باید حذف گردند و ارتشهای منظم نیز نه تنها از نظر اقتصادی مستلزم هزینههای بیهوده هستند بلکه تهدید برای صلح و آرامش بشمار می آید. تنها وظیفه دولت در امور داخلی برقراری مقرراتی عمومی در زمینه روابط افراد با یکدیگر بعلاوه حفاظت آزادی مالکیت خصوصی و شرکت عموم در فعالیت عمومی از جمله شرکت در انتخابات پارلمان و رای دادن به نمایندگان خود است. گو اینکه لازمه این شرکت تملک حداقل از ثروت اجتماعی و سواد و معلومات است که آن نیز برای همگان فراهم نمود. بطور کلی بین آثار نظریه پردازانه اجتماعی این دوره از نهاد دولت بعنوان ابزاری بیطرف که در خدمت تمام افراد جامعه است یاد میشود. (دولت نگهبان) برای بررسی لیبرالیسم میتوان در سیر تاریخی خود چهار دوره تاریخی در نظر گرفت.

دوره اول از پیدایش اولین نطقه های سرمایه داری تا حدود سال ۱۷۸۹ در این دوره سرمایه داری در اوان شکل گیری خود بوده و در نتیجه مرزبندی قاطع و مشخصی بین اقشار مختلف آن وجود ندارد. تضادهای بورژوازی صنعتی و مالی شکل گرفته و رشد یافته نیست. در این مقطع کل بورژوازی بعلت. ضدیت با فئودالیسم و تمام روابط و نهادهای آن لیبرال است سرمایه داری بالنده و سترقی است.

دوره دوم از ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ - در این دوره بورژوازی صنعتی بصورتی قاطع و کامل اشرافیت زمیندار را کنار مینهد. اتو کراسی (۵) فئودالی شروع به خرد شدن مینماید ولی از سوی دیگر بخشی از بورژوازی بنام اشرافیت مالی که عمده ترین شیوه نباشت ثروتش بورس بازی و رشوه خواری میباشد و به همین دلیل نیز بادولتها پیوندی قوی و مستحکم دارد (عمدتا " به خاطر وامهایی که به دول مختلف میدهد) بصورت کامل شکل گرفته و رشد می یابد تضاد بین این

افشار از بورژوازی صنعتی شکل حاد خود را می یابد. \* مارکس در این مورد میگوید اشرافیت مالی براریکه سلطنت تکیه زده بود قوانین را در مجلسین دیکته میکرد و مناصب دولتی را از وزارتخانه ها گرفته تا حجره های معاملات تنباکو تنویر میکرد. بورژوازی صنعتی به معنی اصیلش بخشی از اپوزیسیون رسمی را تشکیل می داد یعنی در مجلسین به منزله اقلیت حضور داشت. مخالفت بورژوازی صنعتی هرچه بیشتر سلطه یکه تاز اشرافیت مالی پای میگرفت هرچه بیشتر اشرافیت مالی تسلطش را بر طبقه کارگر به دنبال سرگوب خونین قیامهای ۲۲-۲۴ و ۲۹ مستقر می انگاشت قاطع تر بروز میکرد.

این بورژوازی نبود که در دوره لویی قیلیپ حکومت میکرد بلکه فراکسیون از آن بانک داران و سلاطین بورس سلاطین راه آهن... خلاصه آنچه اشرافیت مالی نامیده میشود.

این تضادها در فوریه ۱۸۴۸ در آلمان و اطریش و در ۱۸۶۹ در روسیه و در ۱۸۷۵ در انگلیس بصورت تنشهای مبارزاتی در بین بورژوازی صنعتی و بورژوازی مالی این کشورها رخ نشان میدهد. در این دوران بورژوازی صنعتی است که بر علیه فئودالیسم و بقایای آن و همچنین اشرافیت مرتجع مالی خصائل لیبرالیستی نشان میدهد.

دوره سوم از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ در این دوره بورژوازی اروپا دچار پوسیدگی میشود تعادل ناپایدار و در بین انحصارات و سرمایه های مالی ایجاد میگردد. که بشکل تعادل میان صدور کالا و صدور سرمایه مالی دیده میشود. در این باره انگلس میگوید: "بورژوازی بنجله های پوسیده قدیمی را به دور ریخت و موقعیتهای سیاسی ای را بوجود آورد که وضع اقتصادی جدید میتواندست در بهار چوب آن بکنجد و تکامل یابد و او را در این اتمسفر سیاسی و حقوقی مناسب بطور درخشانی تکامل یافت آنچه درخشان درخشان که بورژوازی از موقعیتی که اشراف در سال ۱۷۸۹ داشتند دیگر چندان فاصله ای ندارد یعنی ( در موقعیتی قرار دارد

---

\* مبارزات طبقاتی در فرانسه

که ( نه تنها از نظر اجتماعی زائد شده است بلکه یک مانع اجتماعی نیز  
میباشد و همچون اشراف آن زمان هر چه بیشتر بصورت طبقه ای در می آید  
که فقط در صدد به جیب زدن درآمدهاست. " \*

این بیان تاکید کاملی بر پوسیده بودن بورژوازی در این دوره در  
اروپا میباشد بورژوازی اروپا در این زمان دیگر با قدم نهادن به مرحله  
امپریالیسم به دوران زوال و انحطاط - پوسیدگی و طفیلیگری خود رسیده  
است. در این مرحله نموده های لیبرالیسم را میتوان در کشورهایی که در  
آنها بورژوازی در حال رشد است دید. این دوره عمدتاً بشکل هجرت  
لیبرالیسم از اروپا میباشد. بعنوان مثال از بورژوازی لیبرال در این دوره  
میتوان بورژوازی روسیه را نام برد. بورژوازی روسیه در این مقطع در عین  
رشد خود در شهرها دارای وابستگی های مالی به فرانسه و انگلیس نیز میباشد.  
بورژوازی روسیه بعلت رشد خود در چهار چوب تنگ تزاریسیم به مقابله با  
اتوکراسی سرواژ و سیستم پوسیده تزاری کشیده میشود ولی بر عکس بورژوازی  
لیبرال دوره اول در اروپا که خصلت بسیار بارز ملی و ضد فئودالی دارد  
این بورژوازی بعلت چیرگی امپریالیسم در اروپا و خصلت مالی عمده ای که  
در کشورهای امپریالیستی حاکم است خصائل ملی و انقلابی خود را تا حد  
زیادی از دست داده و به بورژوازی سازشکار و فرصت طلب بدل میشود.  
لنین در این مورد مینویسد: " سلطنت تزاری در هم شکسته شده ولی هنوز  
از پا در نیامده است. حکومت بورژوازی اکتیا بریست ها (۶) کادت ها (۷)  
که خواهان ادامه جنگ امپریالیستی تا آخرین لحظه و عملاً " فرمانبردار  
شرکتهای مالی (انگلیس و فرانسه) است مجبور است حداکثر آزادیها صداقتی  
را که با ایفای تسلطش بر مردم و امکان ادامه کشتار امپریالیستی به مردم نوید  
دهد. "

" حکومت اکتیا بریست ها و کادت ها - کوچکف ها و میلیوکف ها ولو

---

\* - نقش قهر در تاریخ



صادقانه هم خواسته باشد ( فقط کودکان ممکن است به صداقت گوچکفها و لووف با وری داشته باشند ) باز نمیتواند به مردم نه صلح بدهد نه نان و نه آزادی صلح زیرا این حکومت - حکومت جنگ - حکومت ادامه کشتار امپریالیستی و حکومت غارت است و میخواهد ارمنستان و گالیسی ترکیه را غارت کند - قسطنطنیه را غصب نماید از نولهستان - کورلاند و لیتوانی و غیره را مسخر سازد . سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه دست و پای دوست را به هم بسته است . سرمایه روس فقط شعبه ای از این شرکت جهانی است که با صدها میلیارد روبل سرو کار دارد و نامش انگلیس و فرانسه است . \*

لنین در ۱۹۰۵ در باره بورژوازی لیبرال روسیه میگوید : " بورژوازی لیبرال یعنی ارتجاعی یعنی آماده تسلیم به وابستگی در این مرحله است که لیبرالیسم دیگر رسالت تاریخی و انقلابی خود را کاملا " از دست داده و از محتوای انقلابی خالی گشته است و در این مرحله است که دیگر دوران انقلابات بورژوازمکراتیک کلاسیک و مرحله رسالت تاریخی بورژوازی بعنوان طبقه ای بالنده پایان یافته به حساب می آید . لنین در مورد پایان یافتن رسالت بورژوازی در به ثمر رساندن انقلاب دمکراتیک چنین می نویسد :

" برای آنکه انقلاب دمکراتیک ما بتواند به فرض پیگیری به پایان خود برسد باید به نیروهایی اتکا نماید که قادر باشند تا پیگیری اجتناب ناپذیر بورژوازی را فلج سازند .

پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند بدین طریق که توده دهقان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبرا منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد . "

" ... ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سوای آزادی کامل سیاسی - سوای جمهوری دمکراتیک و سوای

---

\* - تزه های آوریل

دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیله دیگری نیست و نمیتواند باشد.\*

دوره چهارم ۱۹۱۴ به بعد - از سال ۱۹۱۴ به بعد پس از جنگ جهانی اول و تقسیم مجدد بازارهای جهانی دیگر امپریالیسم به صورتی کامل چیرگی خود را بر بازارهای کشورهای وابسته ( مستعمره و نیمه مستعمره ) اعمال میکند . بورژوازی کشورهای وابسته به صورتی اخته و نازا در میاید . بطوری که امپریالیسم جهانی پس از جنگ دوم برای توسعه بازارهای خود و مسلط نمودن کامل روابط سرمایه داری - بعلت ضعف کامل سرمایه داری ملی در این کشورها مجبور میگردد خود در کشورهای وابسته دست به رفرمهای ارضی بزند . این مرحله هجرت لیبرالیسم به کشورهای وابسته است باید در نظر داشت که بورژوازی ملی در اثر تداوم وابستگی این کشورها رو به مرگ مینهد و اقشار بالای آن به شدت را بسته میگرددند .

این اقشار با وجود نشان دادن گرایشات لیبرالیستی شدیداً " سازشکار و فرصت طلبند و به علت آنکه بیش از استبداد بترسند از قدرت توده ها میترسند با کوچکترین شکل گیری مبارزات توده ای به دامان سرمایه داری وابسته پناه میبرند . این دوره را کمی بیشتر بررسی میکنیم .

در مرحله خاصی از تکامل جامعه سرمایه داری بر اثر انباشت بسیار زیاد سرمایه و رشد روز افزون و مازاد بر احتیاج داخلی تولید - شاهد پیدایش بازار جهانی و اقتصاد جهانی و در همین رابطه شکل گیری کامل کشورهای وابسته به اشکال گوناگون میباشیم و وابستگی در مقاطع مختلف به اشکال گوناگون دیده میشود که عمدتاً به شکل کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره و در نهایت با رشد صدور سرمایه امپریالیستی و بعد از جنگ جهانی و بطور عمده در دهه شصت کشورهای سرمایه داری وابسته دیده میشود . از یکسوی مثنی کشورهای مسلط وجود دارند و از سوی دیگر تعدا بیشتری از کشورهای تحت سلطه و این دو بنحوی تجزیه ناپذیر با یکدیگر پیوند دارند و هر چیزی که در یکی از این جزء روی دهد منتزع از بن نظام کل نمیتواند درک شود - اساساً "

چنین وابستگی این نتیجه مهم را به دنبال داشت که عامل خارجی در توسعه و تکامل جامعه وابسته نقشی اساسی را حائز گردید. بعنوان مثال اصلاحات ارضی که در دهه شصت که در بسیاری از کشورها به وقوع میبویند - در رابطه با حرکت امپریالیسم جهانی و خواست او برای گسترش روابط سرمایه داری در کشوری زیر سلطه و در نتیجه بسط بازار کالایی و تسهیل چپاول این کشورها و بر زمینه روابط داخلی حاکم بر این جوامع شکل میگیرد و تبیین میگردد. در اینجا دیگر سیستم سرمایه داری جهانی بعنوان یک کل ارگانیک است و روابط درونی و بیرونی که ذکر گشت بعنوان دو جزء ارگانیک از این سیستم عمل مینماید.

با هجوم سریع سرمایه های امپریالیستی به کشورهای که امروزه " توسعه نیافته " نامیده میشوند - شاهد ورشکستگی تولید کنندگان دستی و تولید کوچک در این کشورها و متعاقب آن ضعف بورژوازی ملی این ممالک میباشیم. بورژوازی در این جوامع در مقابل سرمایه داری تکامل یافته و مسلط امپریالیستی و در مقابل قدرت و فشار سرمایه جهانی قادر به رشد مستقل و آزاد نیست و این ضعف را میتوان بشکل در جا زدن سرمایه داری چنین جوامعی در شکل غالب خود در محدوده مالی ( عمدتاً " ربا خواری و آنهم بشکل وابسته ) و تجاری و عدم تبدیل آن به سرمایه داری صنعتی ( در شکل ملی ) مشاهده کرد.

بورژوازی در کشورهای وابسته بعزت عدم رشد مستقل - بعزت وابستگی تام به سرمایه جهانی و بخاطر سایر خصوصیات که بر شمردیم نمیتواند گرایشاتی لیبرالی بشکل بارزو پیکیر نشان دهد بلکه لیبرالیسم او هم عمدتاً با سازشکاری و در نهایت " عریضه نویسی " مشخص میگردد. درست به همین علت است که در چنین جوامعی رسالت بورژوازی برای برقراری دمکراسی بورژوایی پایان گرفته و این رسالت و وظیفه تاریخی به عهده طبقه کارگر قرار دارد.

چین نمونه‌ای از کشورهای نیمه مستعمره-نیمه فئودال بود که زنجیرهای اختناق را برای دسترسی به دمکراسی توده‌ای در هم شکست و این عمل میسر نشد مگر به رهبری طبقه کارگر مائو در مورد نقش بورژوازی چین مینویسد:

"امروز هرکسی که بتواند خلق را در بیرون راندن امپریالیسم ژاپن رهبری کند ورژیم دمکراتیک را برقرار سازد منجی خلق خواهد بود. تاریخ نشان داده‌است که بورژوازی "چین قادر به انجام این وظیفه نیست انجام این وظیفه ناگزیر به عهده پرولتاریا قرار میگیرد. . . . به این علت است که بورژوازی ملی چین که کشوری نیمه فئودال - نیمه مستعمره است و در نتیجه از نظر اقتصادی و سیاسی بسیار ضعیف است دارای کیفیت دیگری نیز است یعنی تمایل به سازش با دشمنان انقلاب دارد. . . . به همین جهت آن شکل دولتی که انقلابات تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در این دوره معین تاریخی باید برگزینند فقط میتواند شکلی باشد که ما آنرا جمهوری دمکراسی نوین مینامیم. . . . که در آن دیکتاتوری مشترک تمام عناصر ضد امپریالیستی و ضد فئودالی به رهبری پرولتاریا اعمال میشود." \*

سرمایه جهانی همواره در تعقیب ارزش نازل نیروی کار و در نهایت نرخ افزونتر سود تا به هرکجا روان است. و به دنبال همین گرایش نیز به جوامع وابسته سرازیر میگردد. در چنین جوامعی هرگاه قرار باشد که بخشی از بازار داخلی بر مبنای قدرت خرید توده‌های مردم همین جوامع بنیاد گردد - سرمایه جهانی مجبور است اولاً "نرخ سود بیشتر خود را از طریق رقابت صنایع و تنزل ارزش کالا بدست آورد دوماً "برای افزایش قدرت خرید توده‌ها مجبور به تن دادن به خرج بیشتر پول میباشد در صورتی که این عمل در کشورهای توسعه نیافته با شکل بندی ناقص اقتصادی سرمایه داری وابسته مستقیماً از کانال پایین نگاه داشتن مزد کارگران و در عین حال اعمال سود انحصاری در بازار تامین میشود و این شکل از عمل خود یکی از

---

\* - دمکراسی نوین

عمده ترین علل اعمال دیکتاتوری در این کشورها و عدم وجود اتحادیه های و سندیکاها و واقعی کارگران میباشد .

بطور کلی در جوامع وابسته دیکتاتوری بعنوان عامل ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته عمل مینماید و جز تفکیک ناپذیری از این سیستم میباشد . که رو بنای سیاسی آنرا تشکیل میدهد اعمال سیاست " فضای باز سیاسی " و ایجاد حکومتهای دست نشانده و وابسته با گرایشات لیبرالی فقط در مقطعی خاص و بصورتی موقت و ناپایدار صورت می گیرد . علل این مسئله را میتوان بصورت خلاصه چنین بر شمرد :

۱- در جوامع وابسته سیستم حاکم فقط و فقط در خدمت اعمال سیاستهای امپریالیسم عمل مینماید و حکومتی است دست نشانده و در نتیجه کاملا " تحمیلی - مسلم است که چنین حکومتی نمیتواند کوچکترین پایگاه مادی در بین توده ها داشته باشد و تنها سرکوب و فشار است که میتواند آنرا بر سر کار نگاه دارد .

۲- در جوامع وابسته حرکات اقتصادی بر اساس خواست امپریالیسم شکل میگیرد و نه در رابطه با حرکات درونی و نیاز توده ها . شکل گیری تولید در رابطه با نیازهای امپریالیسم و بازارهای جهانی است و نه بر اساس نیاز و مصرف داخلی . اعمال چنین سیاست اقتصادی به جز از طریق فشار شدید از بالا ممکن نیست .

۳- تقریبا " تمامی سرمایه انباشت شده در کشور توسط سیاستهای مختلف اقتصادی از قبیل فروش تحمیلی مواد مصرفی و وسائل غیر ضروری و یا ( اعمال سود انحصاری و فروش تسلیحات ارتشی و . . . . ) از کشور وابسته خارج شده کوچکترین امکان بالندگی نیروهای مولد را از بین میبرد .

در نتیجه تمام این علل است که امکان بروز و رشد لیبرالیسم در چنین جوامعی کاملا منتفی است در این مقطع است که تاریخ طبقه کارگر را مأمور برقراری دمکراسی در این جوامع مینماید . که تنها شکل دست یابی به آن انجام انقلاب به رهبری این طبقه میباشد . و فقط در بطن جامعه ای

که به دست‌های توانای کارگران بنا میگردد است که نیروهای مولده میتوانند به رشد لازم برای ورود به مرحله سوسیالیستی دست یابند .

لیبرالیسم شعار دمکراسی و پیشرفت را به نام تمامی افراد بشر اعلام داشت . دولت لیبرال مدعی بود که نماینده اراده و خواست ملت است ولی دیری نپایید که ضعف خود را در تحقق شعار آزادی و پیشرفت برای همه به ثبوت رسانید . در حقیقت لیبرالیسم همواره از خود گرایشاتی در جهت تحدید آزادیهای توده مردم نشان داده است - بطور مثال آزادی حق رای لیبرالی در سال ۱۶۸۸ در انگلستان شامل فقط دو درصد از " توده مردم انگلیس گردید و پس از اصلاحاتی در قوانین انتخابات در سال ۱۸۳۲ این رقم به ۵٪ کل جمعیت انگلستان افزایش یافت .

لیبرالیسم با نظام پارلمان‌تاریستی اش بصورت عاملی شد راه اعمال حاکمیت توده ها باقی است - چون نظارت موثر و دمکراتیک بر اعمال نمایندگان منتخب در طی دوره نمایندگی غیر ممکن بوده از این رو مجلس نمایندگان نیز همیشه مستقل از اراده و نفوذ ملت باقی مانده است - در عین حال که مرجع اصلی تصمیم گیری همانا تراست ها و کارتل ها و سرمایه دارانی هستند که نبض اقتصادی را در دست دارند و پارلمان عمدتاً " به شکل ظاهری فریبنده برای نظام سرمایه داری رخ مینماید . ظاهری که امکان اعمال حاکمیت توده‌ها از طریق آنرا فقط ممکن است نمایندگان اروکمونیسم ( کمونیسم اروپایی ) و اپورتونیستها و رویز یونیستهای وطنی باور نمایند و بس به این طریق مراجع تصمیم گیری سیاسی در دست عده ای از برگزیدگان طبقه سرمایه دار یعنی افرادی که می‌دانستند چگونه منافع این طبقه را محفوظ دارند - باقی ماند .

لیبرالیسم در آغاز سعی میکرد که از مجلس اعیان ( سنا ) سلب قدرت کند و این به علت نفوذ فئودالهای صاحب نسب و اشراف در این مجالس بود ولی همواره با افزایش قدرت توده های شهری مزایای یکچنین مرجع تصمیم گیری مستقل از نفوذ توده ها و انتصابی مستقیم را برای حفظ ظاهر

لیبرالی خود دریافت و از این وسیله نیز برای تحدید هر چه بیشتر آزادیهای توده ها سود برد .

هر چند در مدتی نه چندان طولانی لیبرالیسم شعارهای خود را از دهان همه طبقات مردم میداد و از آزادیها و آرمانهای خود را به نام تمامی افراد بشر اعلام مینمود و طبقات مردم نیز این مسئله را باور نموده به دنبال او روان گشتند هر چند که در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه به گفته مارکس: "سلطه بورژوازی با فرا رسیدن جمهوری برچیده شده بود - در این روز همه سلطنت طلبان مبدل به جمهوری طلبان شدند و همه میلیونرهای پاریس مبدل به کارگر - لفظ مناسب برای این الغای خیالی مناسبات طبقاتی واژه "فرا تر نیته" یعنی برادر شدن و برادری عمومی بود . این انتزاع عاطفی از تضادهای طبقاتی - این توازن احساسی منافع طبقاتی متنافر این نادیده گرفتن احساساتی مبارزه طبقاتی - این واژه برادری لب اصلی انقلاب فوریه بود . " \*

ولی پس از پیروزی کامل بورژوازی بر فئودالیسم به زودی معلوم گشت که آزادی مورد نظر لیبرالیسم چیزی جز آزادی بورژوازی نبوده و به هیچ روی آزادی توده مردم را در بر نداشته است . بطور مثال از سرکوبی جنبش لولرها در سال ۱۷۲۱ که نماینده تولیدکنندگان خرده پای انگلستان بودند نام برد . (البته باید در نظر داشت که "لولرها" علیرغم تمرکز در ارتش هرگز نماینده طبقه ای که به اندازه کافی همکن باشند - نبودند و از این رو نیز نتوانستند به هدفهای خود جامه عمل بپوشانند) و همچنین پیدایش جنبش "دی گز" در سال ۱۶۴۹ که نماینده پرولتاریا بی زمین شده روستا در انگلستان بود - اینان که برای ایجاد شکلی از کمونیسم ارضی به اقدام مستقیم دست زدند و کلنی هایی ایجاد کرده و اقدام به کشاورزی نمودند و اشراف و کشیشان محلی از این کار براشفته شده و نیروی نظامی بسیج

---

\* - مبارزات طبقاتی در فرانسه

کردند و سرانجام این "کلنی کمونیستی" را از هم پاشیدند. و نیز چنین است سرنوشت "ژاکوبین ها" (۸) در فرانسه که حامی منافع طبقه خرده بورژوازی و توده فقیر شهری روستایی بودند.

این ضربات از سوی بورژوازی بر توده های زحمتکش به تدریج رویای برادری و برابری را که از سوی بورژوازی در ابتدای عمل بر آنها مسلط گشته بود و رویای مساوات طبقاتی و حس مهر و محبت همگانی را زدوده ماهیت لیبرالیسم بورژوازی را بر توده ها آشکار و آشکارتر ساخت. و اکنون در دورانی که پیش از هر زمان لزوم صف و تشکیلات مستقل طبقه کارگر احساس میگردد لیبرالیسم به صورت یکی از اشکال نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی در صف طبقه کارگر به شکل سدی در این راه رخ مینماید - که یکی از اشکال نفوذ و نمونه بارز آن ترویج پاسیفیسم (۹) و آرامش طلبی کاذب است.

ماو میگوید:

" ما طرفدار مبارزه فعال ایدئولوژیک هستیم زیرا این مبارزه سلاحی است که وحدت را در درون حزب و سازمانهای انقلابی بسود پیکار ما تضمین میکند. این سلاح را هر کمونیست و هر انقلابی باید بدست بگیرد. اما لیبرالیسم مبارزه ایدئولوژیک را رد میکند و صلح آرامش غیر اصولی را توصیه میکند.

لیبرالیسم در یک جمع انقلابی پدیده ایست بسیار زیان بخش لیبرالیسم به منزله خوره ایست که یکپارچگی و وحدت را میخورد. \*

" لیبرالیسم بر باد دهنده تشکیلات مهم و انضباط پولادین صفوف انقلابی است " و در این رابطه است که مبارزه با لیبرالیسم و گرایشات لیبرالی در جنبش پرولتری یکی از عمده ترین وظایف نیروهای راستین و مبارز میباشد.

---

\* - علیه لیبرالیسم.



توضیحات :

۱ - کالوینیسم : (Calvinism)

یک نظریه دینی است دایر بر اینکه خداوند مرکز و بوجود آورنده همه موجودات و حوادث عالم است بنابراین هرچه در عالم حادث میشود و یا هر عملی که از انسان صادر میشود منسوب باو است . او فعال مایشاء عالم است و اسباب و علل دیگر هم نمایش قدرت او می باشند این نظریه از آن جهت باین نام خوانده شده که منسوب است به جان کالوین ( ۱۴۹۱ - ۱۵۵۴ ) که مؤسس این مکتب بوده است .

۲ - پروتستانیسیم :

عنوان نهضتی دینی است که در قرن شانزدهم میلادی با اصلاحات دینی در اروپا شروع شد و در جهان مسیحیت تغییراتی بوجود آورد . پروتستان به معنی " معترض " می باشد . پیروان این مذهب در اصل انقلابیون مذهبی بودند . غرض اصلی این انقلابیون اصلاح دستگاه کلیسا و دیانت مردم بود . اولین بار تعدادی از امرای امپراطوری مقدس روم که از پیروان " لوتر " بودند در سال ۱۵۲۹ بر علیه رای مجلس شورا ( ویست ) دایر بر منع تجدد مذهبی اعتراض نامه ای رسمی تحریر کرده و در سالهای بعد عده ای از اصلاح طلبان ضد روم خود را پروتستان نامیدند . بالغ بر یکصد سال طرفداران دو طرف " بخصوص کهنه پرستان کوشش داشتند یکدیگر را نابود سازند تا آنکه در حدود ۱۵۶۰ در اروپای مرکزی پروتستانیسیم جنبه وجودی کامل یافت .

اصول عقاید آنها اینست که آنان کلیسای روم را دستگاه ایده آل و صحیح العمل نمی دانستند و در پی بنا نهادن کلیسای جدیدی بودند که اصول آن از خود انجیل گرفته شده باشد پروستانی آزادی مردی را در امور مختلفه ، تفکر و ادراک شخصی تساهل مذهبی را محترم می شمارند . به عقیده آنان فرد مسیحی در مقابل خداوند کلیسا مسئول است .

پروتستانیسیم در تکوین بورژوازی نوین و سرمایه داری اروپائی نقش

عمد آئی داشته است .

### ۳- اومانیزم ( Humanisme )

سیستم عقایدی که وجه مشخصه آن رواج انسان دوستی و علاقه سعادت و سیکبختی بشر و احترام شخصیت و مناعت انسانی است . از نظر تاریخی چنین سیستم تفکری در قرون ۱۴ و ۱۶ میلادی بمثابه یک نهضت اجتماعی ادبی ظاهر شد که در عمل علیه ایدئولوژی فئودالی و قشریون مذهبی بود .

این سیستم تفکر در آن زمان متعلق به گروه محدودی از روشنفکران بود که منعکس کننده ی مبارزه ی بورژوازی رشد یابنده بودند و میخواستند زنجیرهای اجتماعی و معنوی فئودالیسم را پاره کنند . روشنفکران و مآثریالیست های فرانسه در قرن هیجدهم برجسته ترین نمونه ترین نمونه های طرز تفکر اومانیزستی را عرضه داشتند . آنها بودند که شعار آزادی برابری و برادری را اعلام کردند . ولی این شعارها در عمل و همزمان با تحول سرمایه داری در چارچوب منافع بورژوازی محدود شدند تا جائیکه به آزادی استثمار مشخص گردید و بالاخره هم فاشیسم و میلیتاریسم هیچگونه اثری از آنها باقی نگذاشت . مارکسیسم عالیترین نوع اومانیزم ، انسان دوستی واقعی مبارز و فعال را عرضه داشت . هدف اومانیزم سوسیالیستی آزادی کامل زحمتکشان از زنجیر استثمار ، از هرگونه ستم و عدم تساوی اجتماعی کسب وسیعترین آزادیهای واقعی برای انسان ، ایجاد گسترده ترین برصه ها برای رشد و بارور شدن قریح و استعداد های افراد و بهترین شرایط همه جانبه ی شخصیت انسانیست این اومانیزم بر شالوده ی مستحکم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سوسیالیسم مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و الغای استثمار فرد از فرد قرار دارد .

### ۴- ماکیاول :

نیکلا ماکیاول و جان بوربن از بنیان گذران تئوریهای نوین درباره دولت و استقلال آن از هرگونه عامل و نیروی خارجی بشمار می آیند و

معتقدند که دولت در کار خود مستقل و مستبد است و تحت تاثیر هیچ قدرتی جز قدرت خود مختار نیست .

#### ۵- اتوکراسی ( Autocracy )

اتوکراسی بمعنای خود کامگی و استبداد در یک نظام سیاسی است اتوکراسی در حقیقت شکلی از حکومت است که در آن قدرت بدون اتکاء بقوانین اساسی بدون در کف اختیار یک فرد قرار داشته و از هیچ گونه محدودیت قانونی برخوردار نیست .

#### ۶- اکتوبرسیتها ( Octobriste )

حزب اکتوبرست ها یکی از احزاب طرفدار سرمایه های بزرگ و صنعتی و حمایت مالکین عمده در روسیه بود این حزب لفظاً " بیانیه معروف ۱۷ اکتبر را قبول داشت و بی در حقیقت از سیاست داخلی و خارجی تزار پشتیبانی میکرد . بنا بر اظهار تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی حزب اکتوبریت با احزاب دست راست تعاونی نداشت تنها این حزب تظاهر بحفظ منافع کارگران میکرد در حالیکه چنین نبود .

#### ۷- کادت ها :

حزب دموکرات هوادار قانون اساسی ، مهمترین حزب بورژوازی روسیه تزاری که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تشکیل شد .

حزب کادت طرفدار بقای تزارسم بصورت سلطنت مشروطه بود کادتها در هر سه انقلاب روسیه نقش ضد انقلابی داشتند . و پس از انقلاب اکتبر بر ضد حکومت کارگران و دهقانان روسیه بقیام های مسلحانه دست زدند و بوسیله توده های مردم سرکوب شدند .

#### ۸- پاسیفیسم ( Pasifism )

تبلیغ صلح بدون دعوت بمبارزه ، فعال انقلابی علیه امپریالیسم و نظام سرمایه داری .

#### ۹- ژاکوبین ( Jacobin )

نام باشگاه معروفی بود در فرانسه ، قبل از انقلاب و بعد از انقلاب

و در آستان انقلاب این باشگاه بزودی مرکز یک اتحادیه بزرگ و فرمانروا  
بر فرانسه شد. زیرا شخصیت‌های مهم سیاسی در آنجا گرد می‌آمدند و تبادل  
نظر میکردند افرادی را که باین باشگاه رفت و آمد داشتند در تاریخ انقلاب  
فرانسه ژاکوبین‌ها می‌گویند.



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان